

دیباچه‌ای بر نقش و نمود کودک در متون عرفانی و صوفیانه سده پنجم هجری

روح‌الله مهدی پور عمرانی

در این مقاله، گذری اجمالی به ادبیات مکتوب سده پنجم هجری داریم و می‌خواهیم سیمای کودک و حضور این پیکره بنیادی و مهم جمعیتی جامعه انسانی را در لابه‌لای متن‌ها و حکایت‌هایی که در این کتاب‌ها وجود دارد، پیدا کنیم و نشان دهیم. پیش از هر اظهار نظر و داوری، یادآوری می‌کنم که این مقاله (نوشتار)، در مقام فصل‌الخطاب نیست. بنابراین، انتظار می‌رود در حد و اندازه دیباچه به آن نگاه شود.

اساساً یکی از کمبودهای پژوهش و بررسی ادبیات فارسی، اعم از ادبیات عمومی و بزرگسالانه و یا ادبیات حوزه کودک و نوجوان؛ به ویژه در روزگار ما که رویکردهای نقد تفسیری و تأویلی و عموماً نقد پیرامون ادبیات کودک و نوجوان (تاریخچه، مسایل تربیتی و پرورشی، شعر و داستان) شتاب گرفته است، کم‌توجهی به ادبیات و متون گذشته تاریخ ادبیات فارسی است. کم‌توجهی به این ادبیات، سبب می‌شود نسل آینده، دچار گسستگی فرهنگی با پیشینه تاریخی و ادبی سرزمین خود شود. سده پنجم هجری که دوره مورد مطالعه ما در این مقاله است، دوره‌ای است که ایرانیان با تشکیل حکومت‌هایی مانند غزنویان و سلجوقیان، می‌کوشند تا آن‌جا که می‌توانند، از حوزه اقتدار خلفای بغدادنشین دور شوند. ولی در حقیقت پایه‌های حکومت خلفای عباسی را تحکیم و تقویت می‌کنند. در این دوره، اندیشه‌های اهل عرفان و تصوف شکل گرفت. قدرت‌یابی نحل‌ها و اندیشه‌های عرفانی و صوفی‌گری، سلسله‌ای از نویسندگان و تولیدکنندگان متون علمی و ادبی را به وجود آورد و رشد داد. نویسندگان این دوره، یک پا در حفظ سنت عربی‌نویسی و یک پا در شیوه نوین فارسی‌نویسی دارند. با گذشت سال‌ها، تکیه بر پای فارسی‌نویسی بیش‌تر و رفته رفته نثری نو تولید شد. از نشانه‌های این نثر، روان بودن و سادگی آن است؛ به گونه‌ای که دیگر برای دریافت گزاره‌ها، نیاز چندانی نیست که خواننده متن به فرهنگ لغت مراجعه کند.

به علت رواج شیوه جدید فارسی‌نویسی، نثرنویسان فراوان و توانایی، پا به میدان گذاشتند. از میان کتاب‌های فراوانی که به قلم نثرنویسان متمایل به گفتمان‌های عرفانی و صوفیانه ساخته شد، در این نوشتار کوتاه، به چند کتاب نام‌دارتر می‌پردازم. یک‌بار دیگر تأکید می‌کنم که این مقاله، به منزله فتح‌یابی است تا پژوهشگران و دانشجویان علاقه‌مند و مرتبط با رشته‌های علوم انسانی و ادبی، زوایای پنهان و فنی این آثار را بیابند، بشکافند و برای جوانان، نوجوانان و مربیان و معلمان امور پرورشی و ادبی و دست‌اندرکاران حوزه کودک و نوجوان، قابل بهره‌برداری سازند.

۱ - کتاب کشف‌المحجوب، نوشته ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری غزنوی

هجویری از نویسندگان سده پنجم هجری است که از کتابش، کسانی مانند عطار نیشابوری، در نوشتن «تذکره‌الاولیا» و عبدالرحمان جامی، در نوشتن کتاب «نفحات‌الانس» بهره برده‌اند. نثر این کتاب ساده است. جمله‌های آهنگین و نثر وزن‌دار هجویری در کتاب کشف‌المحجوب، سال‌ها بعد توسط نویسندگانی مانند خواجه عبدالله انصاری مورد استفاده قرار گرفته است. هر چند این کتاب، صرفاً با هدف داستان‌نویسی نوشته نشده است، نویسنده برای تثبیت مطالب و اقامه دلیل خود، ناگزیر به روایت حکایت‌هایی شده که ساختاری داستانی دارند. پاره‌ای از حکایت‌های داستان‌واره که همانندی‌های فراوانی یا قالب داستان کوتاه دارند، به نحوی با کودک و نوجوان نیز سر و کار دارند، برای نمونه، به حکایتی از این کتاب می‌پردازم:

☑ حکایت شکستن پای شتر:

«گویند کودکی آشتری را زمام گرفته بود با باری گران و اندر بازار آمل می‌کشید و آن‌جا پیوسته و حل [گل و لای] باشد. پای شتر از جای شد [لیز خورد] و بیفتاد و خرد بشکست. مردمان، قصد آن کردند که بار از پشت شتر فرو گیرند و کودک، دست به مستغاث [دعا] برآورد. ابوالعباس قصاب - عارف - بدان برگذشت. گفتا: چه بوده است؟ حال باز گفتند. وی زمام شتر بر گرفت و روی به آسمان - که قبله دعاست - کرد و گفت: این شتر را درست کن و اگر درست نخواستی کرد، چرا دل قصاب به گریستن این کودک بسوختی؟ اندر حال [فوری] آشتی برخاست و راست و درست برفت. «ا» شاید اگر شتربان، کودک نبود، عارف حاضر در صحنه داستان، دست به آرزو نمی‌زد. وجود و حضور کودک شتربان، سبب و عامل این شگفتی قلمداد می‌شود. چند نکته در مورد این داستان قابل یادآوری است:

(الف) در بسیاری از حکایت‌های عرفانی و صوفیانه (مانند همین حکایت)، نیروهای مافوق طبیعی، گره‌گشایی و شگفتی‌آفرینی را انجام می‌دهند. شاید بتوان این‌گونه ساخت‌های فانتزیک در ادبیات داستانی گذشته ایران را با پایه‌های نخستین رئالیسم جادویی قلمداد کرد.

(ب) نیروی شگفت در راستای برآورده شدن خواست و آرزوی شتربان (کودک) قرار می‌گیرد و حقانیت این شخصیت خردسال را نسبت به سایر (مردمان) نشان می‌دهد.

(ج) پدیده کار کودکان در گذشته‌های دور هم وجود داشته است؛ آن روز در اشکال گله‌چرانی، شتربانی و... و امروز در قالب دست‌فروشی در خیابان‌ها و کار در کارگاه‌ها

(د) باورمندی عارفان (نویسنده این حکایت در زمره عارفان است) به حفظ تندرستی، وجود آسایش و تأمین شادی کودکان

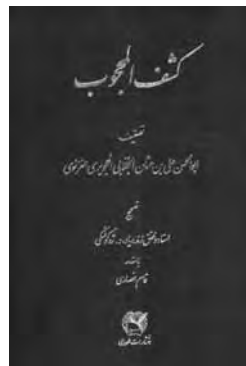
(ه) اگر کودک شتربان را در این حکایت، شخصیت‌محوری به حساب نیاوریم، بدون شک او یک شخصیت اصلی است. سپردن نقش شخصیت اصلی به یک کودک، نشانگر اهمیتی است که نویسنده برای شخصیت کودک قایل است.

۲ - کتاب بُستان‌العارفین*

نویسنده این کتاب، ظاهراً محمدبن‌احمدبن‌جعفر طوسی نیشابوری است که در سال ۴۸۲ هجری درگذشت. این کتاب نیز همانند کشف‌المحجوب و رساله قشیریه، رویکردی عرفانی و صوفیانه دارد. حکایت‌های فراوان این کتاب، موضوعاتی سیاسی و اجتماعی را در بر گرفته و با نثری ساده و پخته و ساختاری بسیار نزدیک به ساختار داستان کوتاه، نوشته شده است. به دو حکایت از این کتاب اشاره می‌کنیم:

☑ حکایت پسر ابراهیم:

«ابراهیم ادهم به مکه رفته بود. یاران را وصیت کرد که اندر طوافگاه، چشم و دل نگاه دارید که کودکان دربان باشند. پذیرفتند که چنان کنند. چون به طوافگاه اندر آمدند، ابراهیم کودکی نیکوروی دید. اندر وی بنگرید. یکی از یاران، او را بدید که کودک را می‌نگرد. چون از طواف کردن فارغ شدند، گفتند: تو ما را وصیت کردی که منگرید، خود نگرستی. ابراهیم گفت: شما دیدید؟ گفتند: دیدیم. گفت: وقتی من از خانه برفتم، اهل خانه من حامله بود. چون آن کودک را بدیدم، به دلم چنان آمده بود که او پسر من است. من پسر خویش را نگاه کردم، نه بیگانه را...»^۲



کم‌توجهی و
نشناختن و
نشناساندن
ادبیات پُر بار
سده‌های گذشته
ایران، موجب
گسست فرهنگی
نسل آینده
خواهد شد



همان گونه که خواندیم، داستان با لحنی مؤدبانه و با استفاده از واژگانی منزه و ایهام‌دار، نوشته شده است و به خوبی سیمای حقوقی و اخلاقی جامعه سده پنجم و حتی پیش از آن را به نمایش می‌گذارد.

دست کم دو برداشت از این حکایت قابل تصور خواهد بود. برداشت اول، برداشتی زیبایی‌شناسانه در مهرورزی به جهان غیب است. ابراهیم ادهم که امیر بلخ و در پرهیزگاری معروف بوده، سفارش می‌کند که هنگام طواف، به غیر از معبود توجه نکنید.

در برداشت دوم، با استفاده از بعضی کلید واژه‌ها (کودک نیکوروی، پسر خویش نه پسر بیگانه)، می‌توان از دریچه آسیب‌شناسی اجتماعی به موضوع نگاه کرد. در صورت پذیرفتن برداشت دوم، موضوع کودک‌آزاری به میان می‌آید. کودکان به علت بی‌دفاع بودن، همواره در خطر بوده‌اند و مورد انواع آزار و اذیت قرار می‌گرفته‌اند. این روند مخرب و ضد انسانی، امروزه نیز در شکل ناهنجارترین رفتارهای اجتماعی رو به افزایش است.

☑ حکایت دیگ خون:

«حبیب، عجمی مردی بود مال بسیار داشت... به بصره نشستی و مردم را قرض دادی و هر روزی به تقاضای سیم خود شدی. اگر سیم یافتی، بستدی و اگر نیافتی، پایمزد [جریمه، هزینه ایاب و ذهاب] بستدی و نفقات خود از آن کردی. روزی بر طلب وام‌داری شدی. به خانه نیافتش. پایمزد خواست. زن گفت: شوی من این‌جا نیست و من چیزی ندارم جز یکی گوسفند. اگر خواهی. گفت: خواهیم...»

دیگر روز بیرون آمد تا سیم از وام‌داران بستاند و بیش ربا ندهد. روز آدینه بود. کودکان بازی همی کردند. چون حبیب را بدیدند، بانگ برداشتند که: حبیب رباخوار همی آید. دور باشید تا گرد پای وی بر ما نشیند که هم‌چو او بدبخت گردیم...»

جای دیگر، کودکان بازی همی کردند. یکدیگر را گفتند: از راه دور باشید که حبیب آمد. نباید که گرد پای ما بر وی نشیند. ما در خدای تعالی عاصی شویم.^۲

نکات یاد کردنی در این حکایت واقع‌نما، بسیار است که به چند مورد اشاره می‌کنم:

الف) رباخواری و زندگی از راه بهره‌کشی و شیوه‌های ضد تولیدی. زشت‌پنداری رباخواری و بیکارگی، دقیقاً به سبب رکودی است که این شیوه، در سازمان تولید جامعه پدید می‌آورد. در مقابل آن، همواره از سعی و تلاش و کار ستایش شده است.

ب) سازنده زیرک این حکایت داستانی، برای نشان دادن عمق نفرت جامعه به رباخواری و بهره‌کشی، از شخصیت‌های کودک استفاده کرده است. در این داستان، کودکان در میدان بازی هم در هیأت داوران دانا و وجدان بیدار جامعه ظاهر می‌شوند و واکنش از خود نشان می‌دهند. مسلماً اگر از سوی بزرگسالان در برابر رفتار رباخوارانه واکنش نشان می‌شد، تأثیری هم‌سنگ تأثیر واکنش کودکان بر جای نمی‌گذاشت.

ج) بازی در کنار تحصیل، کار کودکان محسوب می‌شود. کودکان، در فرآیند بازی‌های‌شان، مهارت‌های زندگی را تمرین می‌کنند. آن‌ها در حقیقت، نقش‌های زندگی را بازی می‌کنند. نکته جالب این که همین شخصیت‌های خردسال، در برخورد با مسایل واقعی جامعه و زندگی، واقعی‌ترین، بی‌ملاحظه‌ترین و دادگرانه‌ترین رفتار را به نمایش می‌گذارند.

این متن داستانی، نشان می‌دهد که بعضی از نویسندگان عارف‌مسلک و صوفی‌پیشه، «روی زمین»، راه می‌روند و برای گره‌گشایی و یافتن راه‌حل، به شگفتی‌آفرینی دست نمی‌زنند و چشم به راه نیروهای خارق‌العاده و مافوق طبیعی نمی‌مانند.

د) بهانه منطقی برای حضور کودکان در بازیگاه (کوچه) وجود دارد. نویسنده از «روز جمعه» (روز تعطیلی) یاد می‌کند؛ چرا که در روزهای دیگر، کودکان یا در مکتب‌خانه و مدرسه به سر می‌برند و یا در کارگاه!

سیمای کودک
و حضور
این پیکره
بنیادین و مهم
جامعه انسانی،
در لابه‌لای
متن‌ها و
حکایت‌های ادبیات
گذشته ایران
وجود دارد

۳ - کتاب رساله قشیریہ

ابوالقاسم عبدالکریم نیشابوری (قشیری)، در قالب حکایت‌سازی و داستان‌پردازی، آموزش‌های دلخواه خود را - هر چند شگفت و فراواقعی - بیان می‌کند. او کتاب خود را در ۵۵ گفتار (فصل - باب) نوشته که در هر باب، حکایت‌های کوتاهی را به عنوان شاهد مثال نقل می‌کند. در میان این داستان‌پاره‌ها، به داستان‌هایی برمی‌خوریم که به کودکان و مسایل مربوط به دنیای آن‌ها پرداخته است.

☑ «علی عطار گوید: به بصره بگذشتم. جایی چند پیر دیدم نشسته و کودکان گرد ایشان اندر بازی می‌کردند. من گفتم: ای کودکان، از این پیران شرم ندارید؟ کودکی گفت: این پیران را ورع، ضعیف است، هیبت‌شان برخاسته است.»^۴

این حکایت، در باب هشتم کتاب و ذیل موضوع وَرَع (پارسایی و دوری از گناه) آمده و نویسنده برای تأکید و تأثیر کلام، رفتار بزرگسالان را از زبان کودکان به نقد می‌کشد. رُک‌گویی و اظهار نظر بی‌ملاحظه، از ویژگی‌های کودکان است؛ چنان که می‌گویند «راست را از کودک بشنوید».

☑ «از ملوک عجم، یکی پُرمرد و او را پسری بود خُرد و شیر می‌خورد. خواستند که او را بیعت کنند. گفت چون این کودک شیر می‌خورد، نتوان دانست که شایسته خواهد بود یا نه؟ تدبیر کردند تا چون بدانند که خردمند خواهد بود یا نه؟ همه خردمندان بر آن اتفاق کردند که کسی بیارند تا پیش او سماع کند، اگر گوش باز آن دارد و سماع کند، عاقب بود. چون قوال، قول بگفت، [آن کودک] شیرخواره بخندید. همه پیش او زمین بوسه دادند و همه او را بیعت کردند.»^۵

در این حکایت، نه معجزه‌ای در کار است و نه تمهید خردمندان‌ای، اما به راستی برای محک زدن کودکی شیرخوار که آیا عقل سالم در سر دارد و احساس انسانی، جز این چه کار می‌توان کرد؟!

طنز موجود در این لطیفه داستانی، مناسبات حقوقی و سیاسی - اجتماعی روزگار وقوع این حادثه را به نقد می‌کشد. موقعیت اجتماعی این نوزاد، باعث شده تا این رفتار آسان‌گیرانه در مورد او اجرا شود؛ و گرنه خردمندان! آن روز، آن قدرها هم طرفدار حقوق کودک نبوده‌اند. این چاره‌اندیشان، بیشتر از همه در پی حفظ کیان سلطنت بوده‌اند تا پاسداری از منزل حقوقی کودک.

☑ «ابوعبدالله زراد را به خواب دیدند. گفتند: خدای با تو چه کرد؟ گفت: مرا به پای کرد و بیمارزید. هر گناه که به آن اقرار آوردم که کرده بودم اندر دنیا، مگر یکی از آن شرم داشتم که یاد کردم. مرا در گرما بداشت تا عرق کردم؛ چنان که گوشت روی بیفتاد. گفتند: آن چه بود؟ گفت: اندر کودکی نگرستم، نیکو روی و مرا خوش آمد. شرم داشتم که آن یاد کردم.»^۶

نگفته پیداست که در این مشرب، نگاه کردن از روی لذت‌جویی به کودک - خواه پسر، خواه دختر - گناهی نابخشودنی [ذنب لا یغفر] محسوب می‌شود. این شکل آشکار، مسلماً لایه پنهان و حذف شده‌ای دارد که در گزارش متن، قابل سفیدخوانی و بیانگر وضعیت روان‌شناسی اجتماعی دوره تاریخی است. این رفتارها، ناگهانی و تصادفی نیست و در خلأ صورت نمی‌گیرد، بلکه در مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه ریشه دارد.

☑ «ابن جلا گوید با استاد خویش همی رفتم. کودکی دیدم سخت نیکو بود. گفتم یا استاد، چه گویی خدای این [کودک] را عذاب کند؟ گفت: به وی نگاه کردی، بینی آن چه بینی. بعد از وی، بیست سال قرآن فراموش کردم.»^۷

در همین کتاب بعضی رفتارهای عارفان را درباره کودکان می‌خوانیم. شاید به سبب تفاوت رفتارهای عارفان و مردان سیاسی و مردان عامی، در خصوص این مسایل اجتماعی بود که بسیاری از عارفان عمل‌گرا، همواره زیر آزار و تحت تعقیب بوده‌اند.

☑ «معروف [کرخی] روزی همی آمد و کودکی یتیم با او بود. گفت: این یتیم را جامه کن! سرّی گفت: او را جامه کردم؛ شاد شد. معروف گفت: خدای دنیا بر تو دشمن گُناد و تو را راحت دهاد از این شغل که اندر اویی. از دکان برخاستم و هیچ نبود بر من دشمن‌تر از دنیا. و هر چه یافتم از برکت معروف یافتم.»^۸

و حکایتی دیگر:

☑ «جنید گوید روزی نزدیک سرّی شدم. او را دیدم که همی گریست. گفتم: چرا می‌گریی؟ گفت: کودکی آمد و گفت یا پدر! امشب گرم شبی است. این کوزه برآویز تا سرد شود. خوابم گرفت. به خواب دیدم کنیزی که چنان نباشد به نیکویی، از آسمان فرود آمد. گفتم: تو که راویی؟ گفت: آن را که کوزه بر نیاویزد تا آب سرد شود! و آن کوزه برگرفت و بر زمین زد.»^۹



در ادبیات این دوره، توجه به کودک و رعایت حال او، در قالب حکایت‌های تربیتی و روان‌شناسانه، وجود دارد. حکایت «سنگ خرد»، نمونه روشنی از این رفتار را نشان می‌دهد.

«گویند که چون کودکان را چشم فرا اوپس قرنی افتادی، سنگ اندر وی انداختندی. اوپس می‌گفت: اگر از این کار چاره نیس، باری سنگ خرد اندازید تا پای من بنشکنند...»^{۱۰}

در این شیوه آموزشی، حتی با کودکانی که در اثر تأثیرات محیطی و آموزش‌های خانواده، کز رفتار و خشونت‌گرا هستند، با آرامش و تمهیدات روان‌شناختی رفتار می‌شود. و گاهی کودک، به عارف یاد می‌دهد که چگونه زندگی کند. در باب دوم رساله قشیریه، حکایتی است که شخصیت کودک در آن، رفتار آموزشی بزرگسالانه دارد:

☑ «رویم [عارف است] گوید اندر بغداد، روزی به وقت گرمگاه، به کویی بگذشتم. تشنگی بر من غلبه کرد. آب خواستم از سرایی. کودکی در بگشاد و کوزه آب اندر دست. چون مرا دید، گفت: صوفی به روز آب خورد؟ پس از آن، در روز هرگز روزه نگشادم.»^{۱۱}

● این مثال‌ها و نمونه‌هایی که نام برده شد، گوشه‌ای از صدها حکایتی است که در کتاب‌های سده پنجم نوشته شده و چه بسا در کتاب‌های سده‌های پیشین و پسین هم نظایر آن فراوان بوده است. این حکایت‌ها، در زمره «ادبیات درباره کودکان و نوجوانان» به شمار می‌روند. این گونه جستارهای تاریخی، بیش‌تر از آن‌که جنبه ادبی و داستانی داشته باشند، جنبه‌های جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی دارند. نکته دیگری که در این مورد ارزش بررسی دارد، قابلیت‌های داستانی فراوان این کتاب‌هاست. بسیاری از حکایت‌های این کتاب‌ها، با حال و هوای آموزشی و پرورشی برای کودکان و نوجوانان قابل بازنویسی‌اند. بنابراین، بخشی از این متون، «ادبیات برای کودکان» محسوب می‌شوند. در این صورت، دور کردن این بخش از گنجینه‌های ادبی و فرهنگی، از دسترس کودکان و نوجوانان، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

شاید بعضی از منتقدان و کارشناسان پرورشی کودکان و نوجوانان، بر این باور باشند که بسیاری از رویدادهای نوشته شده در حکایت‌ها و لحظه‌های داستانی این کتاب‌ها، چنان تخیلی و فانتاستیک است که در هیچ باوری نمی‌گنجد و به همین علت، ممکن است کودکان را خیال‌باف بار آورد. در پاسخ به این کارشناسان، باید گفت که اگر بنا به نظر نویسندگان و روان‌شناسان امروزی، کودک به وسیله و از راه نیروی تخیل خود می‌تواند در حقایق دخل و تصرف و بعضی از روابط میان اشیا و طبیعت را کشف کند و دریابد، در آموزه‌ها و باورهای عارفان و صوفیان، کودکان به علت حل نشدن در روابط انسانی و اجتماعی و آزادی اندیشه خود، از قوه دریافت‌های حسی و اشراقی ویژه‌ای برخوردارند و تا حد پیشگویی و درک‌های نامتعارف و ناشناخته پیش می‌روند. این همان چیزی است که در شخصیت‌های بزرگسال از آن به «کرامات» تعبیر می‌شود. از منظر زیبایی‌شناختی، حتی اگر این تصرف در واقعیت‌ها و حقایق توسط کودکان، قابل اثبات نباشد، نظر به این‌که بر مبنای یک آرزوی پاک و سازنده (طرح‌ریزی یک دنیای مبتنی بر دانایی) بنا شده، زیبا و پذیرفتنی است؛ حتی اگر دست نیافتنی جلوه کند.

در پایان یک بار دیگر یادآور می‌شود که هر یک از این کتاب‌ها، به تنهایی می‌تواند موضوع پژوهش‌ها و رساله‌های پایان‌نامه‌های دانشگاهی قرار گیرد و در این نوشتار، به علت تنگنایی و گنجایی اندک، به مثابه پیش‌درآمد ذکر شده است.

پی‌نوشت:

- ۱- صوفیانه و عارفانه‌ها، نادر ابراهیمی، نشر گستره، چاپ اول ۱۳۷۰، صفحه ۱۸۳
- ۲- پیشین، صفحه‌های ۲۸۴-۲۸۳
- ۳- پیشین، صفحه‌های ۲۸۵-۲۸۴
- ۴- رساله قشیریه، عبدالکریم قشیری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۹، صفحه ۱۶۹
- ۵- پیشین، صفحه ۶۱۸
- ۶- پیشین، صفحه ۷۱۳
- ۷- پیشین، صفحه ۵۶
- ۸- پیشین، صفحه ۳۰
- ۹- پیشین، صفحه ۳۱
- ۱۰- صوفیانه و عارفانه‌ها، پیشین، صفحه ۴۳۶
- ۱۱- رساله قشیریه، پیشین، صفحه ۵۶

* چند کتاب به همین نام در تاریخ ادبیات فارسی وجود دارد، ولی بنا به پژوهش و نوشته بعضی تذکره‌نویسان، نام اصلی این کتاب «بستان‌العارفین و تحفه‌المردین» است که نویسنده آن، به درستی شناخته شده نیست، ولی گمان نزدیک به واقعیت، آن است که محمدبن‌احمدبن‌جعفر طبری نیشابوری، مؤلف آن می‌تواند باشد.